

نقش اقتصاد سیاسی بین‌الملل در تغییر ساختارهای حاکمیتی خاورمیانه با تأکید بر جایگاه انرژی ایران

حمیدرضا محمدی^۱ و احمد غم‌پرور^۲؛

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۶/۱۲، تاریخ تایید: ۱۳۹۲/۷/۳۰

چکیده

خاورمیانه از جمله نقاط جغرافیایی است که در زمینه انرژی (نفت و گاز) انبار انرژی جهان نام گرفته است و از این رو با فرصت و تهدیدهای منبعث از این مواد حیاتی خواه ناخواه باید دست و پنجه نرم کند. این گفته به معنای حضور بازیگران موثر بر سیاست و اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تلاش آنها برای تثبیت شکلی از ساختارهای سیاسی منطبق یا همراه با خواست خود در منطقه است و این شرایط در واقع به معنای خدشه‌دار بودن وجود حاکمیت مستقل در این ساختارها می‌باشد. در این راستا برای تحلیل چنین وضعیتی نظریه‌ی وابستگی متقابل به‌عنوان نحله‌ای از اندیشه‌ی نئولیبرالی مبنای نظری قرار گرفت و برای درک بهتر مساله بعد از ارائه محیط‌شناسی منطقه در گام بعدی مقوله‌ی نفت و جایگاه آن در اقتصاد جهانی بررسی شد و بعد از ذکر گوشه‌هایی از موضع امریکا به‌عنوان بازیگر تأثیرگذار نظام بین‌الملل در خصوص این ماده استراتژیک به تأثیرگذاری این ماده حیاتی و سیاست بازیگران قدرتمند نظام بین‌الملل بر تغییر رژیم‌های سیاسی در ایران با تأکید بیشتر سخن گفته شده است. در پایان تحلیل داده‌ها در راستای هدف پژوهش که به روش اسنادی (کتابخانه‌ای) - منابع خارجی و داخلی - گردآوری شده‌اند، به این نتیجه منتهی شده است که تغییر و تثبیت ساختارهای جغرافیایی - سیاسی خاورمیانه به دلیل حاکمیت بعد نامتقارن وابستگی، به منافع کشورهای قدرتمند گره خورده است و این وضعیت با حضور بازیگران جدید از شرق و جنوب آسیا و رقابت آنها با بازیگران سابق در آینده پیچیده‌تر خواهد شد.

کلیدواژگان: اقتصاد سیاسی بین‌الملل، انرژی (نفت)، وابستگی متقابل، خاورمیانه.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی

۲. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی، ahmad.ghamparvar@gmail.com

مقدمه

وقوع انقلاب صنعتی و گام‌های استوار آن در راه پیشرفت با انرژی از همزادی درونی برخوردار است. در این میان وزیر امور خارجه فرانسه "کلمانسو" در جنگ جهانی اول و در ارتباط با جایگاه انرژی می‌گوید: هر یک قطره نفت ارزش یک قطره خون سربازان ما را دارد. با این نگاه به خوانشی از تاریخ دست خواهیم یافت اگرچه تقلیل‌گرایانه است، لیکن غیرواقعی نخواهد بود اگر گفته شود که انرژی در یک سده‌ی گذشته محرک بسیاری از جنگها و ائتلافهای بین‌المللی بوده، کشورهای بسیاری را در این رقابت ژئوپولیتیک ویران و بسیاری را قدرتمند ساخته است. با این رویکرد جایگاه انرژی در امنیت و موقعیت ژئوپولیتیک کشورها به روشنی خود را نشان می‌دهد. در واقع در معادله جایگاه ژئوپولیتیک کشورها و نظام بین‌الملل، انرژی‌های فسیلی در ارتباط با سطح و موقعیت ژئوپولیتیک آنها عامل تعیین‌کننده به‌شمار می‌رود.

خاورمیانه از بدو انقلاب صنعتی همواره موقعیتی برجسته در ساختار ژئوپولیتیک- ارتباطی جهان داشته است. در اوایل انقلاب صنعتی به دلیل جایگاه ارتباطی آن و از بدو قرن بیستم و با اکتشاف نفت، موقعیت نفتی آن به‌عنوان انبار نفتی جهان بر موقعیت ارتباطی اش انباشت گردید. موقعیت نفتی- ارتباطی آن در طول جنگ جهانی اول و دوم و در تمام دوران جنگ سرد باعث رقابت قدرت‌های جهانی شد. خاورمیانه در واقع به محل زورآزمایی بازیگران اصلی صحنه ژئوپولیتیک جهانی تبدیل شد که هنوز هم آثار و نشانه‌های آن را در قالب دولت‌های شکست خورده، ناامن و بی‌ثبات فراگیر قابل مشاهده است.

پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل که فهم مجموعه‌ای از عوامل گوناگون اقتصادی، سیاسی و امنیتی تاثیرگذار بر رویدادهای عمده در نظام جهانی را ممکن و درک ابعاد پیچیده‌ی آن و خروج از تحلیل‌های تک بعدی و محدود را ممکن می‌سازد، همچنین محیط بین‌الملل و ملی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی را به‌خوبی توضیح می‌دهد (پورااحمدی، ۱۳۸۴: ۳۱). این پژوهش همچنین در صدد است تا تحلیل سودمندی را از تعامل و برهم‌کنش حوضه داخلی و خارجی سیاست و اقتصاد در ساختارهای سیاسی خاورمیانه به‌طور عام و ایران به‌طور خاص ارائه دهد، کشوری که تقریباً در یک قرن اخیر، اقتصاد سیاسی اش بیش از هر پدیده‌ای تحت‌تاثیر صدور نفت خام بوده است (کریمی‌پور، ۱۳۸۸: ۸۲). موقعیت و جایگاه

انرژی در این کشور در طول دوران جنگ اول و دوم به اشغال آن توسط متفقین انجامید و لقب پل پیروزی به خود گرفت. اهمیت انرژی در این کشور و جایگاه آن در صنعت مدرن به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست جنبش مصدق منتهی شد. امروزه نیز انرژی و تحریم‌های آن امنیت و ثبات را در این ساختار سیاسی مورد هدف قرار داده و مساله‌دار شده است. با این مقدمه و متاثر از شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل تحقیق حاضر در پی پاسخگویی با این سوال است که اقتصاد سیاسی بین‌المللی انرژی در ارتباط با نوع رژیم‌های سیاسی در ساختارهای جغرافیایی - سیاسی منطقه و بویژه ایران از چه جایگاهی برخوردار بوده است؟

مبانی نظری

نظریه‌های وابستگی متقابل نحله‌ای از اندیشه‌ی نئولیبرالی هستند. یک ویژگی کلیدی رویکردهای وابستگی متقابل اذعان به کثرت کنشگران و موضوع‌ها است. بر اساس وابستگی متقابل، هر چند روابط قدرت همچنان مهم‌اند، نمی‌توان آنها را به آن آسانی فهمید و تبیین کرد که در بازی حاصل جمع صفر واقع‌گرای کلاسیک آمده است. این وضعیت تا حدودی علت وجود مجموعه پیچیده‌ای از موضوع‌ها و روابط در هم تنیده‌ای است که نمایانگر تعامل‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی در دنیای معاصرند (اسمیت و دیگران؛ ۱۳۹۲: ۳۸). بدین ترتیب وابستگی متقابل در سیاست جهانی به وضعیتی اشاره دارد که در آن میان کشورها و یا در میان بازیگران داخلی دول مختلف و یا میان بازیگران داخلی و بین‌المللی (دولتها) در تمامی ساختارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی تاثیرگذاری و تاثیرپذیری متقابل وجود دارد (پوراحمدی، ۱۳۸۴: ۳۵). اما وابستگی مورد بحث بین بازیگران صحنه اقتصاد و سیاست بین‌الملل مقوله‌ای یک دست نیست، بلکه برخوردار از وضعیت‌های گوناگون است که در یک قالب کلی می‌توان از دو وضعیت فراگیر سخن گفت: ۱. وابستگی متقابل نامتقارن یا نابرابر؛ و ۲. سطحی از درهم‌تنیدگی که سودهای متقابل یا ضررهای متقابلی را در خود دارد. در یک وضعیت وابستگی متقابل نامتقارن، دو یا چند کنشگر به یکدیگر وابسته‌اند، ولی این وابستگی به یکدیگر با درجه‌های متفاوتی بین آنها وجود دارد. این ناهمطرازی در سطوح وابستگی متقابل به عدم تقارن در ظرفیت بالقوه‌ی قدرت می‌انجامد؛ این در حالی است که قدرت همانا توانایی یک کنشگر برای وادارکردن کنشگر دیگر به انجام عملی به‌گونه‌ای است که در غیر این صورت انجام

نمی‌داد (اسمیت و دیگران؛ ۱۳۹۲: ۳۹-۳۸). نوع دوم وابستگی متقابلی است که گونه‌ی آرمانی نظام جهانی است و به وابستگی متقابل پیچیده معروف است. صلح و ثبات از طریق همکاری به علت سطوح بسیار بالای وابستگی متقابل، ویژگی بارز این نظام است. در این نظام، توسل به نیروی نظامی یا سایر شکل‌های رویارویی خشونت بار به علت اتکای کنشگران به یکدیگر، بی‌ثمر و غیرعقلایی خواهد بود (همان: ۳۹). گرچه وابستگی متقابل پیچیده و چندجانبه، کشورها را در وضعیت مشروط از حیث منافع آشکاری که به جهت تداوم روابط دوجانبه و چندجانبه دارند، قرار می‌دهد و با منافع ملی تصریح شده‌ای که همواره از طریق وجود ثبات داخلی برآورده می‌شود، هر کدام از کشورها را در تداوم آرامش و ثبات داخلی در کشور دیگر برخوردار از منافع انکارناپذیر می‌سازد (پوراحمدی و ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۲۲)، اما با تنوع وابستگی ذکر شده روشن می‌گردد که نوع نخست وابستگی برخلاف نوع دوم که در یک وضعیت بسیار لیبرالی قرار می‌گیرد؛ به جهت وابستگی غیرهمسطح دو بازیگر و ماهیت قدرت از امکان تغییر رفتار و سیاست در بازیگر برخوردار از وابستگی بیشتر خبر می‌دهد. اصلی که در درک تغییر و بی‌ثباتی در کنار ثبات ساختارهای سیاسی می‌تواند راهگشای ترکیب‌های متفاوت قدرت و اقتصاد باشد. وابستگی نامتقارن بین کشورهای دارنده‌ی منابع نفتی و مصرف‌کنندگان آن در این چارچوب قابل بحث است.

در این میان بکارگیری اصل وابستگی متقابل در نظام اقتصاد سیاسی جهانی و توجه لازم نسبت به جایگاه کلیدی این اصل در توضیح رویدادهای عمده سیاست بین‌الملل از جمله تهاجم امریکا در مارس ۲۰۰۳ به عراق نقش تاثیرگذار نفت، قیمت و عرضه جهانی آن را آشکار می‌سازد. گرچه مهمترین عامل در افزایش قیمت جهانی نفت در سالهای اخیر، افزایش تقاضا برای این ماده حیاتی و استراتژیک و ثابت ماندن تقریبی میزان عرضه آن در بازارهای عمده جهانی بوده است، اما آنچه در مورد نوسانات شدید قیمت نفت حایز اهمیت می‌باشد، اقتصاد-سیاسی نفت است. به این معنا که عرضه و تقاضا تنها عامل تعیین‌کننده قیمت آن نیست، بلکه بسیاری از جنبه‌های سیاسی و تحولات بین‌الملل و یا داخلی قدرتهای بزرگ، نقش شرکت‌های بزرگ نفتی و سازمانهایی همچون اوپک در این بازار تاثیرگذار هستند (پوراحمدی، ۱۳۸۴: ۳۷-۳۶). نفت و مشتقات آن به‌طورکلی برای کشورهای مادر از چند معنی برخوردار بوده و خواهد بود: گردش چرخ‌های اقتصاد، درآمدهای ارزی فراوان و از همه مهمتر تقویت قدرت سیاسی،

تقویت جایگاه هژمونیک بریتانیا و آمریکا در نظام بین‌الملل بوده و است. از این رو، انرژی و به‌طور خاص نفت در نقش یک عامل استراتژیک خود را نشان داده و هر گونه عامل برهم زننده‌ی وضع موجود واکنش شدید این کشورها را به‌همراه داشته و حتی تغییر ساختارهای سیاسی و دولت‌سازی‌ها را نیز نشانه رفته است. حمایت غرب و شیوخ خاورمیانه از اوضاع نابسامان سوریه و عراق و تجهیز سیاسی و اقتصادی گروهک‌های تکفیری - داعش در یک طرف، و حمایت جمهوری اسلامی و مسکو از سوریه باعث شده تا کشورهای عربی نفت‌خیز با افزایش تولید نفت شکست سیاسی و ایدئولوژیکی خود را در سوریه، عراق، لبنان و فلسطین جبران کنند و جمهوری اسلامی را در مبارزه سیاسی و ایدئولوژیکی ناکام گذارند. پژوهش حاضر که بر همین مبنا سعی در تحلیل نقش و جایگاه نفت در تغییر ساختارهای سیاسی خاورمیانه به‌طور عام و ایران به‌طور خاص دارد، فرضیه‌اش را بر این مبنا مطرح ساخته که اقتصاد سیاسی بین‌المللی انرژی از جمله پارامترهای اساسی در انتخاب، تثبیت و تغییر رژیم‌های سیاسی در ساختارهای جغرافیایی - سیاسی منطقه خاورمیانه بوده و تا تداوم جایگاه انرژی‌های فسیلی در صنعت مدرن (تا قطع وابستگی بازیگران اصلی صحنه سیاست بین‌الملل به انرژی‌های فسیلی منطقه) وضع پیش گفته به حال و آینده قابل تعمیم خواهد بود. به این منظور با توجه به اینکه موضوع پژوهش در یک روند تاریخی جهت نیل به پاسخ مناسب می‌بایست مورد بررسی قرار گیرد، با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای (منابع داخلی و خارجی) به جمع‌آوری منابع پرداخته و پس از طبقه‌بندی داده‌ها با استفاده از روش توضیحی - تحلیلی به تحلیل داده‌ها اقدام کرده است.

جایگاه انرژی (نفت) در اقتصاد جهانی

در اواخر سال گذشته میلادی آژانس بین‌المللی انرژی (IEA) جدیدترین ویرایش خود از چشم‌انداز جهانی انرژی تا سال ۲۰۳۵ میلادی را منتشر کرد. مهم‌ترین بخش این گزارش به چشم‌انداز تحول در عرضه و تقاضا و صادرات و واردات انرژی در آمریکای شمالی و خصوصاً ایالات متحده آمریکا مربوط می‌شود. چشم‌انداز ۲۰۱۲ آژانس مذکور پیش‌بینی نموده که ایالات متحده در سال ۲۰۱۲ به یک صادرکننده خالص گاز طبیعی تبدیل می‌شود. همچنین یکی از

اقتصاددانان ارشد آژانس اشاره کرده است که ایالات متحده در حدود سال ۲۰۱۷ به اولین تولیدکننده نفت جهان تبدیل خواهد شد و از این جهت از روسیه و عربستان سعودی سبقت خواهد گرفت. آژانس پیش‌بینی نموده که تولید نفت ایالات متحده در سال ۲۰۲۰ به ۱۱.۱ و در سال ۲۰۲۵ به ۱۰.۹ میلیون بشکه در روز برسد. گرچه تصمیمات اخیر اعضای اپک (خصوصاً عربستان و قطر) در افزایش تولید نفت و کاهش قیمت جهانی آن با ایالات متحده این فرصت را می‌دهد تا بتواند تا آن زمان اهداف و فرصت‌های سیاسی خود را در خاورمیانه به راحتی پیش ببرد. البته براساس این پیش‌بینی عربستان سعودی مجدداً از سال ۲۰۳۰ با ۱۱.۴ میلیون بشکه در روز به جایگاه اول باز خواهد گشت و تولید نفت ایالات متحده در آن سال حدود ۱۰.۲ میلیون بشکه در روز خواهد بود (<http://www.donya-e-eqtasad.com>) این آژانس در سالهای قبل در مورد وضعیت اتحادیه اروپا اعلام کرده بود که ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپایی ۱۷ درصد کل انرژی مصرفی جهان را مصرف می‌کنند که سهم عمده‌ای از این انرژی مصرفی از راه واردات تامین می‌شود. نیاز این اتحادیه به انرژی وارداتی در سال ۲۰۰۹م، حدود ۵۰ درصد از کل انرژی مصرفی این قاره بوده است و پیش‌بینی می‌شود به جز تغییرات خیلی مهم، این رقم برای کشورهای عضو این اتحادیه به ۶۵ درصد در سال ۲۰۳۰ برسد (مهدیان و فخری، ۱۳۹۱: ۵۱).

از سوی دیگر، اهمیت فزاینده نفت و گاز خلیج فارس و دریای خزر برای ژاپن، چین و هند با ظهور این کشورها در مقام بازیگران قدرتمند صحنه جهانی مقارن است. هر سه کشور برای یافتن نقش مهمی در دیپلماسی آینده در تلاش خواهند بود. در این میان رشد چین به تنهایی مهمترین عامل در افزایش تقاضای جهانی نفت و مواد خام است. آمارها در جدول زیر به خوبی نشان‌دهنده افزایش فزاینده نیاز شرق آسیا و به ویژه چین به انرژی در دو دهه‌ی آینده است چرا که نیاز این کشور تا سال ۲۰۲۰ تقریباً دو برابر خواهد شد که به معنای تغییر در سیاستهای تامین انرژی این کشور است (ربیعی، ۱۳۸۴: ۱۸۱).

جدول ۱: میزان نیاز به انرژی کشورهای صنعتی شرق آسیا در (Quadrillion BTU) سالهای آینده

نام	۱۹۹۰	۱۹۹۵	۲۰۰۰	۲۰۰۵	۲۰۱۰	۱۰۱۵	۲۰۲۰
چین	۲۷	۳۶.۴	۴۳.۶	۵۵	۶۷.۶	۸۴.۸	۹۸.۳
استرالیا	۴.۹	۵.۶	۵.۹	۶.۲	۶.۵	۶.۸	۷.۱
ژاپن	۱۸.۱	۲۰.۸	۲۰.۴	۲۳.۳	۲۴.۴	۲۵.۶	۲۶.۵

منبع: همان: (۱۸۱)

در حال حاضر، کشور چین نسبت به سایر کشورهای جهان، بیشترین خرید نفت را از منطقه خلیج فارس دارد. چین در سال ۲۰۱۱ بیش از ۲.۹ میلیون بشکه در روز نفت خام از منطقه خلیج فارس وارد کرد که حدود ۶۰ درصد از کل نفت وارداتی این کشور را تشکیل داد. در همان سال واردات نفت ایالات متحده از منطقه خاورمیانه حدود ۲.۵ میلیون بشکه در روز بود که حدود ۲۶ درصد از کل واردات نفت این کشور است (حسن تاش، ۱۳۹۲).

جدول ۲: میزان واردات نفت از حوزه‌ی خلیج فارس تا سال ۲۰۲۰ به MMBD

ایالات متحده		کل دنیا		میزان واردات نفت
۲۰۲۰	۱۹۹۵	۲۰۲۰	۱۹۹۵	حوزه/سال
۳/۱	۱/۸	۴۱/۸	۱۵/۴	خلیج فارس
۳/۹	۲/۲	۶	۴/۲	کاراتیب

منبع: ربیعی، ۱۳۸۴، ۱۶۷.

طبق برآورد دبیرخانه اوپک، تقاضای جهانی نفت از سال ۲۰۱۰ تا سال ۲۰۲۰، سالیانه به طور متوسط از رشد ۱/۱ میلیون بشکه در روز برخوردار خواهد بود و از سال ۲۰۲۰ تا سال ۲۰۳۰ این رقم به ۱ میلیون بشکه در روز خواهد رسید (مختارحشی و نصرتی، ۱۳۸۹: ۹۹) تمام شواهد از نیاز فزاینده‌ی جهان صنعتی آینده به نفت و گاز خبر می‌دهد. منبعی که نقطه ثقل آن منطبق بر خاورمیانه است. و این به معنای برخورد منافع کشورهای تازه به صحنه آمده‌ی صنعتی با قدرتهای غربی در خاورمیانه خواهد. وضعیتی که گویای بی‌ثباتی دیگر یا یک نوع تثبیت برای

ساختارهای خاورمیانه است. از این رو، سخن گفتن از وضعیت گذشته و آینده نقش انرژی در تغییر ساختارها و با تاکید بر ایران بدون توجه به جایگاه نفت در صنعت جهانی و اقتصاد کشورهای توسعه‌یافته به درستی روشن نمی‌گردد.

سیاست آمریکا به عنوان بازیگر تاثیرگذار نظام بین‌الملل در خصوص انرژی

امنیت انرژی به‌طور مستقیم به امنیت ملی آمریکا گره خورده است. اگرچه از قبل از شوکهای نفتی دهه ۱۹۷۰ تضمین دسترسی به نفت یک اصل در سیاست اعلامی آمریکا بود، ولی برای اولین بار در اواخر دهه ۱۹۷۰ آمریکا از مداخله آشکار نظامی برای جلوگیری از سلطه هر قدرت دیگر برای منابع انرژی منطقه خلیج فارس سخن به میان آورد (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۷). این کشور که به مدت زمان طولانی فاقد استراتژی نفتی بوده، با شناسایی چالش‌های انرژی این کشور در قرن بیست‌ویکم از یک سو، و حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ از دیگر سو، در آغاز دوران ریاست جمهوری بوش، این دو محور استراتژی امنیت ملی آمریکا، در منطقه‌ی خلیج فارس بایکدیگر تلاقی کردند و به این ترتیب خلیج فارس بیش از گذشته به کانون توجه سیاست خارجی این کشور تبدیل شد. به گفته لورنس کورب هیچ منطقه‌ای در دنیای کنونی به اندازه‌ی خلیج فارس بر استراتژی امنیت ملی آمریکا نفوذ نداشت (موسوی شفیعی، ۱۳۸۵: ۷۳). این در حالی بود که برای حدود نیم قرن سیاست سنتی آمریکا در خلیج فارس، مبتنی بر "نفت آزاد"^۱ به معنی حفظ دسترسی آزاد به نفت خلیج فارس و آزادی صادرات نفت خلیج فارس بود. بر این اساس، جریان نفت این منطقه باید به طور مستمر و باثبات حفظ می‌شد و ایالات متحده و سایر کشورهای صنعتی دسترسی آزادانه‌ای به این منابع می‌داشتند. پس از ۱۱ سپتامبر و در چارچوب استراتژی امنیت ملی ایالات متحده، سیاست سنتی نفت آزاد به سیاست به اصطلاح "نفت برای آزادی"^۲ تغییر جهت داد. منظور از این سیاست، تغییر رژیم‌های مخالف ایالات متحده در منطقه‌ی خلیج فارس و استفاده از درآمدهای نفتی، به ظاهر برای گسترش دموکراسی آمریکایی و در عمل جهت کنترل کشورهای منطقه بود (همان: ۷۴). سند استراتژی امنیت ملی

1. Free Oil
2. Freedom Oil

امریکا در این زمینه اشاره می‌کند که:

یک اقتصاد جهانی قوی با امنیت ملی ما پیوند دارد. یکی از اقدامات اساسی امریکا در این راستا، تامین امنیت انرژی است. ما باید امنیت انرژی خود و شکوفای اقتصاد جهانی را با همکاری متحدان و شرکای تجاری و تولیدکنندگان انرژی تقویت کنیم تا عرضه‌ی انرژی و انواع منابع موجود را گسترش دهیم (همان: ۷۳).

راهبرد دفاعی ملی امریکا که در ژوئن سال ۲۰۰۸ منتشر شد، اشعار می‌دارد که امنیت دسترسی به منابع انرژی یکی از عناصر کلیدی راهبرد دفاعی امریکا بوده و هدف از آن رسیدن به اهداف امنیت ملی امریکاست. این راهبرد بیان می‌دارد: "امریکا نیاز به آزادی عمل در صحنه جهانی و دسترسی راهبردی به مناطق مهم جهان دارد تا بدین وسیله نیازهای امنیت ملی خود را برآورده سازد. رشد و رفاه اقتصادی جهانی منوط به دسترسی به منابع انرژی است. امریکا برای دسترسی و انتقال منابع انرژی که برای اقتصاد حیاتی است، ادامه خواهد داد" (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۸). جرج بوش در استراتژی امنیت ملی امریکا در کنگره اعلام کرد که باید به کسانی که در جریان مستمر نفت اخلاص ایجاد می‌کنند پاسخ قاطعی داده شود (عزتی، ۱۳۸۸: ۱۱۲). لذا نقش‌آفرینی نفت به عنوان یک متغیر استراتژیک معنی پیدا کرده است. برجسته شدن جایگاه نفت در استراتژی امنیت ملی امریکا به‌عنوان بازیگر اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل پاسخی قاطع برای ساختارهای سیاسی خاورمیانه مبتنی بر تغییر این ساختارها و تلاش برای دستیابی به این هدف در صورت همراهی نکردنشان با نیازها و امیال این کشور به نمایندگی از جهان لیبرال می‌باشد.

با روشن شدن ارزش حیاتی نفت برای تحرک اقتصاد جهانی و سیاست‌های بازیگر اصلی نظام بین‌الملل اکنون در این بخش چنین سیاست‌هایی را در رابطه با یکی از ساختارهای کلیدی این حوزه - نفت - و بسیار تاثیرگذار خاورمیانه (خصوصاً ایران) مورد بررسی قرار می‌دهیم. ایران با داشتن منابع غنی انرژی فسیلی مایع (نفت و گاز) و قرار گرفتن بر سر شاهراه انتقال انرژی دنیا (خلیج فارس) در حوزه‌ی امنیت کشورهای مصرف‌کننده، به‌خصوص کشورهای بزرگ صنعتی، قرار گرفته است. از این رهگذر تاریخ صد ساله‌ی اخیر ایران از کنش‌ها و واکنش‌های متقابل ایرانیان برای مقابله با سلطه مصرف‌کنندگان بر منابع انرژی نفت، شکل گرفته است. ذکر برخی از وقایع تاریخی که در این خصوص از اهمیت برخوردارند به قرار زیر است:

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ برای تحکیم سلطه انگلیس بر منابع انرژی ایران

در سال ۱۹۰۱ میلادی (۱۲۰۸ شمسی) ویلیام ناکسی داریسی تبعه دولت انگلیس امتیاز اکتشاف استخراج، حمل و نقل و فروش نفت ایران به استثنای پنج ایالت را که زیر نفوذ روسیه تزاری بود برای مدت ۶۰ سال به دست آورد. بر اساس این امتیاز داریسی می‌بایست ۱۶ درصد از سود خالص به‌عنوان حق‌الامتیاز به‌همراه ۲۰ هزار دلار نقد به دولت ایران بپردازد (هاشمی بهرمانی، ۱۳۷۹: ۸). دولت امپراتوری انگلیس در ماه مه ۱۹۱۴ طی قراردادی با داریسی ۵۱ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری کرد و از این زمان به بعد، دخالت انگلیس در شکل‌دهی به تحولات سیاسی ایران برجسته شد (همان: ۱۰). کشف نفت به تحکیم اعمال نفوذ جدی بریتانیا در ایران، و تصمیم این کشور به باقی‌ماندن در خلیج فارس یاری رساند. از این تاریخ به بعد، حق دائمی و عملی کشورهای صنعتی غرب را برای مداخله در موازنه‌ی قدرت در خلیج فارس ایجاد کرد. اهمیت ژئوپولیتیک خلیج فارس مطلقاً جای بحث ندارد - لذا تجاوز به حق حاکمیت دولتی در خلیج فارس غیرقابل مذاکره است، این موضوع باعث می‌شود که ژئوپولیتیک خلیج فارس در مقوله‌ای ویژه و تصنعی قرار بگیرد - تصنعی به این مفهوم که چنانچه بر عرصه‌ی نفت تاثیر بگذارد، مادام که این کالا اهمیت حیاتی خود را در نظام‌های اقتصادی صنعتی حفظ کرده است، قدرت‌های محلی اجازه‌ی اعمال حق حاکمیت کامل خود را ندارند (فولر، ۱۳۸۹: ۷۷-۷۸). بدین ترتیب، از همان اوایل دست به‌کار نقش نفت در اقتصاد با حضور پر رنگ قدرت وقت گره خورد. بدین منظور، بریتانیا با احساس کارکرد استراتژیک این ماده حیاتی در تثبیت جایگاه هژمونیک خود در نظام بین‌الملل سعی در کنترل آن در راستای منافع خود کرد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرکوب نهضت ملی شدن نفت و تسلط مجدد بیگانگان بر منابع انرژی ایران

اوضاع سیاسی ایران به دلیل موضع‌گیری خصمانه انگلیس و طمع شوروی به نفت شمال ایران، همزمان با ورود تدریجی قدرت نوظهور آمریکا در منطقه بحرانی‌تر شد (هاشمی بهرمانی، ۱۳۷۹: ۱۸). با تصویب قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ - مخالفت با مقوله نامه قوام - سادچیکف بر سر نفت شمال - و طرح استیفای حقوق تضعیف شده در نفت جنوب، دولت انگلیس را به وحشت انداخت و مجدداً سناریوی ظهور یک فرد نظامی و قابل اعتماد در راس دولت در دستور کار

دولت انگلیس که موفق شده بود شوروی را از ایران بیرون کند، قرار گرفت (همان: ۱۸). بر این اساس طبیعی خواهد بود که انتخابات مجلس شانزدهم میدان مبارزه وسیعی برای نیروهای ملی و مذهبی از یک سو، و عوامل دربار و انگلیس از سوی دیگر باشد. دلیل این حساسیت طرح لایحه ملی شدن نفت در دستور کار مجلس شانزدهم و تصویب مجدد قرارداد ۱۹۳۳ و لایحه الحاقی از سوی عوامل انگلیس بود (همان: ۲۰). به‌طورکلی از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یعنی در فاصله دوازده سال جمعاً نوزده کابینه بر روی کار آمدند و عامل اصلی این بی‌ثباتی پی در پی کابینه‌ها، برخورد منافع انگلیس، امریکا و شوروی در ایران بر مساله نفت بود (همان: ۱۸). وضعیت لرزان سالهای مصدق برای اقتصاد و قدرت بریتانیا گزینه‌های متعددی را روی دفتر سیاست خارجی این کشور در ارتباط با ایران قرار داد.

کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ را اغلب اقدام سازمان سیاه برای نجات ایران از کمونیسم بین‌الملل نامیده‌اند. این اقدام عملاً کار مشترک بریتانیا و امریکا به منظور حفظ کارتل بین‌المللی نفت بود. مهمترین موضع عبارت بود از این که چه کسی کنترل تولید، فروش و توزیع نفت را در اختیار داشته باشد. از دیدگاه لندن شرکت نفت ایران و انگلیس بزرگترین پالایشگاه جهان را در اختیار داشت و عملاً دومین صادرکننده بزرگ نفت خام در جهان و دارای سومین ذخیره بزرگ نفتی بود. این شرکت برای خزانه‌داری بریتانیا ۲۴ میلیون پوند درآمد به صورت مالیات و ۹۲ میلیون پوند ارز تامین می‌کرد. تامین ۸۵ درصد از سوخت مورد نیاز ناوگان نیروی دریایی بریتانیا را برعهده داشت و همچنین ۷۵ درصد سود سالانه داشت. از نظر واشنگتن و همچنین لندن کنترل ایرانیان بر نفت احتمالاً پیامدهای درازمدت ویرانگری به همراه-سرایت‌پذیری به دیگر کشورها- داشت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۸). یکی از یاداشتهای محرمانه بریتانیا در برشمردن این مخاطرات درازمدت جمع‌بندی صریحی انجام داده است: ادامه فعالیت حداقلی صنعت (نفت) بدون مدیریت خارجی احتمالاً برای ایرانیان مطلوب خواهد بود؛ اما مشکلاتی را برای ما به وجود خواهد آورد؛ امنیت جهان آزاد به میزان بالای استخراج از منابع منطقه خاورمیانه وابستگی دارد. اگر نگرش موجود در ایران به کشورهای عربستان و عراق سرایت کند، کل ساختار دچار فروپاشی خواهد گردید (همان: ۲۱۹). درک رفتار فوق از جانب دو قدرت به ارزش نفت و سودی که این ماده استراتژیک برای آنها به‌بار می‌آورد ارتباط دارد. در معامله ۱۳۳۲/۱۹۵۴م ۴۰ درصد نفت ایران به شرکتهای آمریکایی داده شد که بزرگترین دستاورد در دوران پهلوی بود

(فوران، ۱۳۸۹: ۵۰۹). با روی کار آمدن مصدق و ملی شدن صنعت نفت، منافع غرب به خطر افتاد و همچنانکه قبلاً اشاره شد، این منافع در دو قالب کلی اقتصادی و سیاسی برای آنان تعریف می‌شد. اما در بُعد سیاسی در دوره‌ی زمانی جنگ سرد موقعیت استراتژیک کشورهای دارنده‌ی نفت بر منابع نفتی انباشت شده بود. در نگاه استراتژیک ابرقدرت غرب این کشورها منطبق بر ریملند و در کانون سیاست سد نفوذ در برابر بلوک کمونیستی قرار داشتند و این موقعیت برای ایران به دلیل تک‌جداره بودن آن با شوروی بسیار مهم و غیرقابل انکار بود. رابطه دست‌نشانده‌ی بین ایران و آمریکا پس از کودتای ۱۹۵۳ بخشی از استراتژی "نگاه نو" آیزنهاور گردید. نگاه نو که در بررسی شماره ۱۶۲/۲-NSC شورای امنیت ملی آمریکا در تاریخ نوامبر ۱۹۵۳ مطرح شد، تلاشی برای بازیابی ابتکار عمل در رویارویی جهانی با اتحاد شوروی و در عین حال، کاهش هزینه‌های دفاعی آمریکا بود. این دکترین خواهان تلاشی اساسی برای تقویت کشورهای طرفدار غرب در امتداد پیرامون حوزه نفوذ شوروی بود (هاشمی بهرمانی، ۱۳۷۹: ۴۶). دکترین نیکسون-کسینجر هم که به دنبال پر کردن خلاء ناشی از خروج نیروهای بریتانیا از شرق کانال سوئز طراحی شده بود، در پی تامین منافع ملی آمریکا در منطقه به‌دست یک غیر امریکایی بود، و در این بین ایران بهترین گزینه بود- دکترینی که در امتداد خود، سیاست معروف "دو ستونی" را عنوان نمود (همان: ۴۹-۵۰). بدین ترتیب جایگاه استراتژیک این واحد سیاسی بر موقعیت نفتی آن انباشت شد و تعیین رژیم سیاسی و رفتار آن با منافع غرب شکل جدایی‌ناپذیری به‌خود گرفت. بدین معنا که تعیین رژیم و در همان حال رفتار آن از قدرت انتخاب ساکنان و استقلال رژیم بیرون آمد.

وقوع انقلاب ایران و جنگ تحمیلی و تلاش آمریکا برای سلطه مجدد بر منابع نفت ایران

هارولد ساندرز کفیل وزارت امور خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی در ۱۳۵۵/۱۹۷۶ش تاکید کرد که منافع آمریکا در ایران در طول زندگی یک نسل ثابت مانده زیرا "اهمیت ایران برای امنیت منطقه خلیج فارس، آینده خاورمیانه و تولید نفت حیاتی بود (فوران، ۱۳۸۹: ۵۰۸-۵۰۹). در سال ۱۳۵۰/۱۹۷۱ش به دنبال خروج نیروهای نظامی انگلستان از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، ایران به‌صورت قدرت مسلط حوزه‌ی خلیج فارس درآمد. در

گرماگرم شکست امریکا در ویتنام، ایران مناسب‌ترین کشور برای اعمال آموزه‌ی (دکترین) نیکسون بود. به موجب توافق سری ماه مه ۱۹۷۲ (اردیبهشت - خرداد ۱۳۵۱) نیکسون قبول کرد که هر نوع جنگ افزار غیراتمی که شاه ایران بخواهد در اختیار وی قرار دهد و نیازی به جلب موافقت وزارت امور خارجه و وزارت دفاع امریکا نباشد (همان: ۵۱۲). سقوط شاه موجب شد تصمیم‌گیران امریکا با بحران تصمیم‌گیری مواجه شوند. در این رابطه برژینسکی در خاطرات خود می‌نویسد: بحران ایران تصمیم‌گیران را با دو سؤال عمده مواجه ساخت:

- ماهیت منافع حیاتی ما در ایران چه بود؟ بنابراین چه چیزی در معرض خطر قرار داشت که می‌بایست به‌عنوان اولویت خودمان از آن محافظت کنیم؟

- چگونه می‌توان در یک کشور سنتی که به سرعت به سوی مدرنیته شدن پیش می‌رود و در آن قدرت مطلقه شخصی رویاروی یک وضع فزاینده‌ی انقلابی قرار گرفته بود، ثبات سیاسی را حفظ کرد؟

پاسخ من به سوال اول یک پاسخ ژئوپولیتیک مبتنی بر اهمیت ایران برای حفظ منافع امریکا و مهم‌تر از آن حفظ منافع غرب در منطقه نفتی خلیج فارس تمرکز داشت (گلجان و نوذری، ۱۳۸۶: ۱۴۸-۱۴۹). عمق مساله برای منافع غرب متأثر از انقلاب ایران زمانی خود را برجسته خواهد ساخت که به سخنان برژینسکی مشاور امنیت ملی امریکا در تیرماه ۱۳۵۹ در بازگشت از سفری از بغداد توجه شود. ایشان رسماً اعلام کرد که منتظر دریافت خبرهایی خوب از بغداد است (هاشمی بهرمانی، ۱۳۷۹: ۶۴). خبرهای خوبی که در سایه آن انتظار غرب برای تغییر وضع و برگشت به حالت قبل از انقلاب در آن قابل رویت بود.

اعمال تحریم‌ها علیه بخش انرژی ایران موسوم به قانون داماتو (۱۳۷۵ مرداد)

قانون تحریم‌های ایران، محور تحریم‌های امریکا علیه بخش انرژی ایران بوده و حوزه‌ی شمول آن در طول زمان افزایش یافته است تا معاملات انجام شده با سایر بخش‌های اقتصادی ایران را نیز شامل شود. این قانون از نقطه ضعف بخش انرژی ایران، یعنی حضور سرمایه‌گذاری خارجی

در این کشور، در اواخر سال ۱۹۹۵ استفاده کرد. سناتور آلفونسو داماتو^۱ یک طرح را پیشنهاد کرد که هدف آن تحریم آن دسته از بنگاه‌های خارجی بود که فناوری‌های بخش انرژی را به ایران صادر می‌کردند (گزارش مرکز تحقیقاتی کنگره‌ی آمریکا، ۱۳۹۲: ۹). این قانون که در سال ۲۰۰۶ به قانون تحریم‌های ایران تغییر نام داد، یک تحریم فراتر از مرزها است و به دولت آمریکا اجازه می‌دهد تا علیه شرکت‌های کشورهای ثالث مجازات‌هایی وضع کند که در صنعت نفت ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند. بسیاری از این بنگاه‌ها در کشورهای متحد با آمریکا قرار دارند (همان: ۹-۱۰). آنچه در مورد تحریم‌ها مشاهده می‌شود، آن است که:

صادرات نفت به‌عنوان تامین‌کننده نصف منابع مالی دولت ایران، از ۲/۵ میلیون بشکه در روز به ۱/۱ میلیون بشکه کاهش یافته است و این میزان از نصف مقدار ۲/۵ میلیون بشکه صادرات سال ۲۰۱۱ نیز کمتر است. دلیل کاهش صادرات نفت ایران، تحریم‌های خرید نفت این کشور از سوی اتحادیه اروپا و تصمیم چند کشور دیگر به کاهش قابل توجه خرید نفت از ایران برای دریافت معافیت از اعمال تحریم‌های آمریکا علیه آنها بوده است (همان: ۳).

در هماهنگی با این اقدام کنگره، ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا نیز در ۲۳ ژانویه سال ۲۰۱۲ م به ممنوعیت عقد قراردادهای جدید واردات نفت از ایران رای دادند و اعلام کردند که این ممنوعیت از اول ماه ژوئیه اجرا خواهد شد. در ادامه، این اتحادیه به دلیل عدم پیشرفت مذاکرات هسته‌ای با ایران، ممنوعیت واردات نفت از ایران را از اول ماه ژوئیه (یکشنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۹۱) اجرا کرد و همه‌ی قراردادهایی را که پیش از این ضرب‌الاجل برای خرید نفت از ایران منعقد شده بود، از اول ژوئیه ملغی اعلام کرد (مهدیان و فخری، ۱۳۹۱: ۵۶). تحریم‌های نفتی اروپا بر ضد ایران، ضمن اینکه مانع از سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در صنایع بالادستی و پایین دستی صنایع نفت و گاز ایران شده، کاهش ۲۰ درصدی درآمدهای حاصل از فروش نفت ایران را نیز در پی داشته است (همان: ۶۱). این در حالی است که عده‌ای با اشاره به نظریه‌های وابستگی متقابل استدلال می‌کنند که چون احکام نظام بین‌المللی پیچیده است، تحریم‌شونده می‌تواند با توجه به امکانات مختلف در دنیا، وابستگی خود را از تحریم‌ها

1.Senator Alfonso D'Amato

نجات دهد (ولیزاده، ۱۳۹۰: ۳۵۷). مورد توجه قرار دادن چند سال گذشته ایران به جهت وابستگی متقابل نامتقارن گویای شکنندگی ایران تک محصولی بوده است.

تجزیه و تحلیل یافته‌ها

از زمانی که بریتانیا در سال ۱۹۷۱ آخرین نیروهای خود را از شرق و از جمله منطقه خلیج فارس خارج ساخت، ایالات متحده آمریکا با توجه به وضعیت جنگ سرد و لزوم پرکردن خلاء انگلیس امنیت منطقه را برعهده گرفت. در دهه ۱۹۷۰ راهبرد "دو ستونی" ریچارد نیکسون، در دهه ۱۹۸۰ راهبرد "موازنه قدرت" با اجرای دو رهنامه کارتر و ریگان و در دهه ۱۹۹۰ راهبرد "مهار دوجانبه" از راهبردهای آمریکا برای تامین امنیت در منطقه بودند (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۰). با به خطر افتادن منافع ایالات متحده از طرف انقلاب اسلامی ایران، کارتر رئیس جمهور آمریکا در سال ۱۹۸۰ دکتترین جدید خود را در منطقه‌ی خلیج فارس جایگزین دکتترین نیکسون کرد. دکتترین جدید به شرح زیر بود:

لازم است همه موضع ما را در باره‌ی خلیج فارس به درستی دریابند. هر اقدامی توسط نیروهای خارجی برای در اختیار گرفتن خلیج فارس انجام گیرد اقدامی علیه منافع ایالات متحده تلقی شده و با همه‌ی امکانات، از جمله نیروی نظامی دفع خواهد شد (اطاعت، ۱۳۸۵: ۹۷).

حضور این کشور در منطقه خلیج فارس برای تحکیم رهبری‌اش از اهمیت استراتژیک برخوردار است. حضور آمریکا در این بخش به معنای تامین نیاز داخلی خود در کنار کنترل رقیبان استراتژیک می‌باشد، از این رو نفت در محاسبات آمریکا برای حمله به عراق، ارزش استراتژیک داشته است و نه اقتصادی... امنیت اقتصادی کشورهای صنعتی، بسته به تداوم صدور نفت خام از منطقه‌ی خاورمیانه است. کشورهای صنعتی شکنندگی خود را در برابر سه شوک نفتی آشکارا دیدند (پوراحمدی و جمالی، ۱۳۸۸: ۱۸-۱۹). آژانس بین‌المللی انرژی (EIA)^۱ برآورد کرده است که به ازای قطع روزانه یک میلیون بشکه نفت، قیمت‌های آن بین ۳ تا ۵ دلار به ازای هر بشکه افزایش خواهد یافت و نرخ رشد تولید ناخالص داخلی آمریکا را

1. Energy Information Agency

بین ۳٪ تا ۵٪ درصد مطلق کاهش خواهد داد (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۶: ۱۰۱). اهمیت منطقه‌ی خاورمیانه برای اردوگاه غرب در دوران جنگ سرد به دلایل گره خوردگی اقتصاد این کشورها به انرژی این منطقه در کنار رقابت دو ابرقدرت شرق و غرب برای جهانی نمودن ایدئولوژی جهت کنترل نظام بین‌الملل، اقتصاد سیاسی بین‌الملل انرژی را بیش از هر عامل دیگری از نقطه نظر سیاسی تقویت کرد.

در دوران جنگ سرد- آمریکا در زمینه منابع حیاتی و از همه مهمتر نفت، نقش کلیدی را در تعیین نظم بین‌المللی بعد از جنگ (جنگ جهانی دوم) ایفا کرده است. عوامل اصلی کنترل کننده‌ی این منبع شرکتهای نفتی بزرگ و چند ملیتی آمریکایی، انگلیسی و هلندی بودند، اما قدرت سیاسی و نظامی آمریکا در خاورمیانه نیز اهمیتی همپای آن را داشت. این مساله خصوصاً در جریان تلاش آمریکا برای مجبور ساختن شوروی به خروج از ایران در سال ۱۹۴۶، دخالت در امور داخلی ایران در سال ۱۹۵۳ و برقراری ارتباط نزدیک با عربستان سعودی آشکار شد. نتیجه این امر تضمین عرضه فراوان نفت با قیمتی نسبتاً ارزان و ثابت بود (لارسون و اسکیدمور؛ ۱۳۸۳: ۹۳). از این رو، امری طبیعی است زمانی که دولت آمریکا برای مقابله با انقلاب اسلامی و گسترش آن اقداماتی جدی انجام داد و از محاصره اقتصادی و کودتا و حتی حمله‌ی نظامی استفاده کرد. در این زمینه مجله آمریکایی "اسپات لایت" درباره‌ی اجرای کودتای موسوم به نوژه نوشت:

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ سازمان سپاه کودتای را سازماندهی کرد که با شکست مواجه شد. حمله‌ی نظامی مستقیم به ایران - عملیات دلتا- که در طبرس مواجه با شکست شد، از دیگر اقدامات آمریکا در سالهای اولیه‌ی انقلاب بود (اطاعت، ۱۳۸۵: ۹۸).

البته عملکرد جهان صنعتی و اقدامات دول تاثیرگذار بر نظام بین‌الملل در وابستگی اقتصاد سیاسی بین‌الملل آنها به پدیده‌ی نفت در خاورمیانه نهفته است. فعالیت اقتصاد آمریکا و رشد آن به چگونگی عملکرد اقتصادهای اروپا، آسیا و آمریکای لاتین وابسته است. به استثنای آمریکای لاتین، مکزیک و کانادا تمام شرکای عمده‌ی تجاری آمریکا وابستگی حیاتی به نفت خاورمیانه دارند (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۶: ۴۱). منافع اصلی صنعت مدرن جهانی در خلیج فارس و در تضمین جریان آزاد و باثبات نفت از این منطقه به جهان می‌باشد. دلیل اصلی منافع حیاتی جهان در استمرار صدور نفت این است که اقتصاد جهانی طی ۵۰ سال

گذشته به نفت سرشار و ارزان خلیج فارس متکی بوده است که اگر از دست برود اقتصاد جهانی دچار فروپاشی خواهد شد (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۷). در ارتباط با نقش ارزی این ماده حیاتی برای کمپانی‌های دخیل در این بخش باید اشاره کرد که پیوند تنگ‌انگهی بین منافع این شرکتها با دول متروپل نهفته است. در ابتدای دهه‌ی ۱۹۷۰ روابط کشورهای تولیدکننده نفت با شرکتهای بزرگ کشورهای شمال، باعث کاهش منافع کمپانیها و هفت شرکت نفتی بر بازار جهانی نفت حاکم شد. روابط کشورهای تولیدکننده‌ی نفت و این شرکتها حول محور سیستم واگذاری امتیاز نفت قرار داشت. بر طبق توافقات حاصل شده، حق انحصاری بهره‌برداری در یک کشور به یک یا چند شرکت تعلق گرفت. در مقابل این واگذاری، شرکت‌های نفتی شمال هم بخشی از عایدات را به صورت مالیات یا حق‌الامتیاز به کشور تولیدکننده اعطا می‌کردند. این سیستم کنترل کل روند تولید و قیمت‌گذاری را به دست شرکتهای نفتی می‌سپرد. مخالفت‌های صورت گرفته در مقابل چنین روندی در کشورهای سرچشمه‌ی نفت نه تنها واکنش شرکتهای تولیدکننده را در پی داشت بلکه، کشورهای شمال که شرکتهای نفتی را نماینده‌ی منافع خود می‌دانستند نیز به مخالفت برخاستند (لارسون و اسکیدمور؛ ۱۳۸۳: ۲۴۰).

فهم شرایط فوق - درهم‌تنیدگی‌های و وابستگی متقابل منافع کشورهای غربی و مداخلات در کشورهای دارنده‌ی منابع هیدروکربنی - تنها با در نظر گرفتن این که نفت خون صنعت مدرن است امکانپذیر می‌گردد. این ماده حیاتی با جایگزینی آن به جای ذغال‌سنگ اهمیتی استراتژیک پیدا نمود و به صورت عاملی مهم و دیرپا بر نحوه‌ی نگرش دولتها درآمد، به‌گونه‌ای که دنیای غرب به هر قیمتی تلاش دارد که این منبع به مخاطره نیفتد و دسترسی آسان بدان فراهم شود. از این رو، مناطق نفت‌خیز و به ویژه منطقه‌ی خلیج فارس در تعامل با نیروی نظامی و سیاسی غرب قرار خواهد گرفت. بدین جهت اهمیت بیضی انرژی حضور آنها را توجیه خواهد نمود و به هر مشکلی که برای این مخزن و خروجی‌های آن به‌وجود آید واکنش نشان خواهند داد (اطاعت، ۱۳۸۵: ۵۲). همه این کنش‌ها متأثر از اهمیت این ماده حیاتی است که به‌طور بسیار آشکار ما شاهد دخالت نیروهای تاثیرگذار بین‌الملل در دهه‌ی ۱۹۵۰ در دو بحران خاورمیانه بودیم که بر سر کنترل و توزیع نفت به‌طور متناوب به وقوع پیوسته بود. نخستین آن در سال ۱۹۵۱ و زمانی بود که دولت ایران شرکت نفت ایران و انگلیس را که در مالکیت مشترک بریتانیا و ایران قرار داشت، ملی اعلام کرد. مصدق در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ با خلع ید از شرکت نفت

فوق‌الذکر آن را ملی اعلام کرد (کمپ و هارکاو؛ ۱۳۸۳: ۹۰). غرب برای کنترل وضعیت ایجاد شده جدای از تحریم‌های اعمال شده بر اقتصاد ایران، نگران از افتادن ایران به دامن شوروی در سال ۱۹۵۳ زمینه‌ساز سقوط مصدق گشته و شاه ایران را با قدرت کامل بازگرداند. دومین بحران در سال ۱۹۵۶ یعنی زمانی روی داد که جمال عبدالناصر رئیس‌جمهور مصر کانال سوئز را ملی اعلام کرد که در اوایل پاییز ۱۹۵۶ منجر به درگیر جنگ بریتانیا و فرانسه با مصر گردید (همان: ۹۰). اهمیت بحران اول زمانی آشکار می‌شود که توجه به انتقال روزانه‌ی نفت از راه تنگه‌ی هرمز که از حدود ۴۰۰،۰۰۰، ۲ بشکه در روز در سال ۱۹۵۷ نزدیک به ۱۸،۰۰۰، ۰۰۰ بشکه در روز در سال ۱۹۷۵ افزایش یافت. برای اطمینان از این که این جریان قطع نشود، ایالات متحده و هم‌پیمانان او، استراتژی جامعی را برای دفاع از خلیج‌فارس در صورت وقوع جنگ با اتحاد شوروی تهیه کردند. قطب اصلی این استراتژی منطقه‌ای، رژیم هوادار غرب ایران در زمان حکومت محمدرضاشاه پهلوی بود (همان: ۱۰۱). آمریکا به نمایندگی از جهان غرب در واکنش به تهاجم شوروی به افغانستان - در مقیاس کلان بین‌المللی - جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا "آموزه‌ی کارتر" را اعلام داشت که بر اساس آن ایالات متحده هر گونه تهدید شوروی به ذخایر نفت خلیج‌فارس را اقدامی تلقی خواهد کرد که پاسخ نظامی آمریکا را در پی خواهد داشت (همان: ۱۰۳).

به‌طور کلی، در تقسیم‌بندی منابع خام، نفت در ردیف منابع معدنی استراتژیک قرار دارد. امروزه از مواد خام به‌عنوان ابزار اعمال فشار در سیاست استفاده می‌شود. این گفته کلمانسو در جنگ جهانی اول که گفته بود "هر قطره نفت ارزش یک قطره خون سربازان ما را دارد" تأکیدی بر این مدعا است. در همین راستا، کشورهای قدرتمندی همچون انگلیس، فرانسه و آمریکا با بکارگیری دیپلماسی نفت در صدد نفوذ و کنترل بر منابع نفت‌خیز بودند (فرشادگهر: ۱۲۲). در تأیید گفته فوق، برای قرن بیست‌ویکم همین کفایت خواهد نمود که آمریکا در زمان ورود به عراق تنها وزارتخانه‌ای را که به‌شدت از طریق ارتش مورد حفاظت قرار داد، وزارت نفت عراق بود (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۶: ۳).

در مورد نقش آینده‌ی نفت در تغییر یا تثبیت ساختارهای سیاسی، ذکر موارد زیر عمق آینده‌ی مساله را به‌خوبی نشان می‌دهد. بعد از حوادث سالهای جنگ جهان اول و کمبود نفت در دول اروپایی درگیر جنگ در ابتدای سال ۱۹۲۰ لرد اول والتر لانگ هشدار داد که اگر بریتانیا نتواند از

این فرصت برای اعمال کنترل بر میدانهای نفتی خلیج فارس استفاده نماید، دیگران این کار را خواهند کرد و این کلید هر موفقیتی در آینده خواهد بود (کمپ و هارکاو؛ ۱۳۸۳: ۷۸). از این رو، برای امریکا که حضورش در خاورمیانه از یک رشد تدریجی برخوردار بوده و با خروج نیروهای بریتانیایی از شرق سوئز بیشتر شده است، تجربه‌ای که همزاد است با حضور پر رنگ‌تر در صحنه ژئوپولیتیک جهانی به جهت کنترل مسیلهای انرژی موردنیاز صنعت مدرن؛ تا زمانی که نفت خلیج فارس تا دهه‌های آینده انعامی برای آن باشد، اجماع داخلی در مورد حضور نظامی قدرتمند آن در خلیج فارس احتمالاً به قوت خود باقی خواهد ماند (بوزان و ویور؛ ۱۳۸۸: ۱۱۶). این نفوذ به نظر می‌رسد با گذشت زمان به جای افزایش کاهش یابد، کاهش اهمیت اقتصادی نفت منجر به کاهش منافع سطح جهانی در منطقه خواهد شد (همان؛ ۳۰)، اما تا زمانی که این ماده‌ی حیاتی یکی از کلیدهای گردش اقتصاد نوین جهانی باشد، هرگونه اختلالی فیزیکی در عرضه یا تغییر قیمتها، به‌طور اساسی فعالیت‌های اقتصادی جهان را تحت‌تاثیر قرار خواهد داد (Jean, 2007: 11). اثرات افزایش قیمت نفتی‌ای که اگرچه ثروت هنگفتی را از کشورهای واردکننده‌ی نفت به سوی کشورهای صادرکننده‌ی آن سرازیر کرد. اما چرخ‌های اقتصاد غرب در اثر چنین وضعی با چالش مواجه گشت و رشد اقتصادی آن کند شد (لارسون و اسکیدمور؛ ۱۳۸۳: ۲۴۲). بدین جهت تضمین امنیت انرژی برای اقتصادهای مدرن یک امر ضروری به‌شمار می‌رود، چرا که شدیداً وابسته به انرژی بوده و برنامه‌ریزی درازمدت اقتصادی آنها به ثبات در دسترسی به آن بستگی دارد (Joffe, 2007: 1).

تولید نفت که در دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تقریباً ۴۵ میلیون بشکه در روز بود، تولید فعلی آن ۸۰ میلیون بشکه در روز است. همین‌طور، تولید ذغالسنگ و گاز نیز افزایش یافته است. بدین‌سان عرضه‌ی سوخت‌های فسیلی از دهه‌ی ۱۹۷۰ به‌میزان بسیار چشمگیری افزایش یافته است. اما تقاضا برای انرژی با نرخ‌ی حتی سریع‌تر افزایش یافته است. خیزش اقتصادهای جنوب شرق آسیا، صنعتی شدن سریع و گسترده در چین و هند و توسعه‌ی اقتصادی در آمریکای جنوبی، خاورمیانه و آفریقا به افزایش تقاضا برای انرژی منتهی شده است. وقتی تقاضا افزایش می‌یابد، رقابت برای کسب حجم مقدار محدود منابع انرژی قابل دسترسی نیز افزایش می‌یابد (اسمیت و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۷۳). ضرورت و اهمیت این مساله در دو نکته‌ی زیر است که در تمامی پیش‌بینی‌ها در مورد انرژی مشاهده می‌شود:

- هیچ‌گونه جایگزین واقعی برای نفت خلیج فارس وجود ندارد تا بتواند تقاضای فزاینده‌ی جهانی نفت را در این دوره تامین کند.
- کشورهای آسیایی به مقدار بسیار زیادی از نفت خلیج فارس نیاز خواهند داشت (کمپ و هارکاو؛ ۱۳۸۷: ۱۸۷).

تحلیل یافته‌های در چهارچوب اصل وابستگی متقابل نتایج زیر را نشان می‌دهد: بین منافع کشورها و بازیگران جهان غرب که تا به امروز در منطقه خاورمیانه جزو بازیگران اصلی به‌شمار رفته‌اند، وابستگی متقابل وجود دارد اما این وضعیت به‌گونه‌ای دیگر بین کشورهای خارج از منطقه و خود منطقه ظهور یافته که بیانگر وابستگی نامتقارن بین منافع جهان خارج از منطقه خاورمیانه با کشورهای این منطقه است. این ناهمسطحی از یک‌سو، به ماهیت اقتصاد کشورهای منطقه ارجاع دارد که گویای اقتصاد تک‌محصولی بوده و از سوی دیگر، درجه‌ی توسعه‌ی اقتصادی ساختارهای آن را نشان می‌دهد که در مرحله شایسته‌ای از این بابت قرار نداشته، بدین جهت تنوع تولید در اقتصاد آن تقریباً با جوهره‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل آنها بیگانه است. لذا همبستگی متقارنی بین این دو حوزه‌ی متفاوت از بازیگران - دارندگان و نیازمندان انرژی - شکل نگرفته است. این در حالی است که بازیگران جدیدی به صحنه اقتصاد سیاسی بین‌الملل پای نهاده و نیازمند شدید انرژی خاورمیانه می‌باشند. این در خود رقابت ابرقدرتی برای سهم خواهی انرژی و دخالت در ساختارهای سیاسی و تغییر آنها را تا زمان دستیابی به اهداف که تضمین‌کننده و برآوردکننده‌ی منافع بازیگران غالب صحنه‌ی نظام بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل باشد، را موکد می‌نماید. از این رو، علائم فوق حاکی از این واقعیت خواهد بود که تا زمانی که نفت جایگاهش در اقتصاد همچنان برجسته باشد حاکمیت کشورهای دارنده‌ی این ماده حیاتی مورد دخالت کشورهای نیازمند و قدرتمند جهانی خواهد بود و تغییر ساختارها با تامین منافع کشورهای تعیین بخش اقتصاد سیاسی بین‌الملل از همبستگی و همزادی درونی برخوردار است. نظیر سرنگونی دولتهای لیبی، عراق و ماجراجویی غریبها بر روی ایران و شوروی و دهها مورد دیگر نمونه‌هایی از پیوند اقتصاد با سیاست است که بر روی نفت و گاز متمرکز شده‌اند. اضافه بر آن به جهت تغییر موقعیت جغرافیایی کشورهای نیازمند نفت که به معنای حضور قدرتهای جدید در عرصه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل انرژی می‌باشد از یک سو، و از طرف دیگر منافع قدرتهای پیر و ملاحظه قراردادان استقلال نسبی تاثیرگذارترین قدرت آن -

آمریکا- در این عرصه، رقابت بر سر این ماده که بیانگر قطب‌بندیهای جدید اما با ماهیت منافع برخاسته از انرژی است، دور از انتظار نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

انرژی‌های فسیلی و از میان آنها نفت به جهت وابستگی شدید اقتصاد جهانی در این مدت زمان از کشف آن، به جایگاه برجسته‌ای صعود کرده، به گونه‌ای که عموماً در این گفته که این ماده‌ی حیاتی کالایی استراتژیک است، اتفاق نظر وجود دارد. طبیعی است که چنین اهمیتی کانون‌های اصلی دارنده‌ی آن را نیز صاحب چنین امتیازی خواهد نمود. این اهمیت برای مناطق مخازن نفتی در دو قالب فرصت و تهدید خود را نشان خواهد داد. فرصت بدان جهت که اولاً انرژی در این کشورها به دلیل نیازی که از بیرون وجود دارد، به یک منبع ارزی مطمئن با اندک تغییرات جزئی تبدیل شده که در صورت ضعف‌های ساختاری برای چنین مناطقی در تنوع تولیدات که جغرافیای کشور تحمیل کرده، به واضح خود را نشان خواهد داد و از بعد ژئوپولیتیک هم به منبعی اثرگذار برای دستیابی به اهداف- سالهای دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی- ملی تعریف خواهد شد. اما در کنار دو فرصت کلی فوق در نقش یک تهدید اساسی نیز ظاهر خواهد شد. تهدید فوق دقیقاً از همان ماهیت استراتژیک بودن خود کالا ناشی می‌شود. از این رو در چنین کشورهایی دخالت‌های نیروهای تاثیرگذار اقتصاد سیاسی بین‌الملل که در گذشته شاهد آن بوده‌ایم و امروزه نیز در پیرامون‌مان آشکارا احساس می‌شوند، امری بدیهی خواهد بود و حاکمیت این کشورها را مساله‌دار خواهد نمود. به بیان دیگر انرژی - نفت - در تغییر و تثبیت ساختارهای سیاسی نقش انکارناپذیری پیدا کرده است، البته وجود دو حالت تثبیت و تغییر را ماهیت منافع در کشورهای متروپل - سرمایه‌داری غربی - تعریف خواهد نمود. "ثبات" کلید واژه‌ی اصلی برای پی‌بردن به ذات سیاست در غرب در قبال منطقه‌ی خاورمیانه به‌طور عام و ایران به‌طور خاص است. ثبات به معنای جریان مداوم و بدون وقفه مبادله هر آنچه را که اقتصاد لیبرالیستی در سایه‌ی آن عملکرد کارآمد خود را به انجام می‌رساند. با این تعریف این نه منافع کشورهای تولید کننده‌ی نفت بلکه، خواسته‌های اقتصاد لیبرالی است - البته تا این زمان، منافع دیگر کشورهای صنعتی شده نیز در دهه‌های آینده بر وضعیت ژئوپولیتیک متضاد منطقه خواهد

افزود- که معین‌کننده است. جبهه‌ی ملی مصدق نمونه‌ی تغییردهنده و دولتهای عربی دارنده نفت نمونه تثبیت‌کننده به‌شمار می‌روند - احتمال تغییر منافع در متروپل در اثر وضعیت بعد از فروپاشی شوروی و جهانی‌شدن و حضور رقیبان جدید، ماهیت سیاست در ارتباط با این دست از کشورها را دستخوش تغییر کرده است. روشن‌تر آنکه تغییر قطبهای وابسته به نفت خلیج‌فارس از برخورد دو قطبی دیگر در آینده خاورمیانه خبر می‌دهد. بدین معنا که اگر با مطالعه‌ی تاریخ سیاسی ایران به‌طور خاص، و خاورمیانه به‌طور عام، متوجه حضور بازیگران خارجی موثر در سیاست و اقتصاد سیاسی بین‌الملل خاورمیانه همچون بریتانیا، آمریکا، شوروی و بازیگران غیردولتی همچون شرکتهای نفتی اگزون موبیل و پترولیوم و... بودیم، در آینده نه چندان دور بازیگران جدیدی از شرق و جنوب آسیا در رقابتی تنگاتنگ با بازیگران سابق در این منطقه حضور خواهند پرداخت. تحلیل وضعیت در چارچوب نظریه وابستگی متقابل بیان‌گر این نکته است که؛ برای چنین ساختارهایی - ایران و عام‌تر خاورمیانه - به دلیل حاکمیت بعد نامتقارن وابستگی جدای از آنکه انرژی امنیت و صلح در منطقه را برآورده نکرده بلکه، تغییر و تثبیت رژیم‌های سیاسی آن به منافع کشورهای قدرتمند گره خورده است.

Archive of SID

کتابشناسی

۱. ابراهیمی، شهرروز (۱۳۸۹)، نقش آمریکا در خلیج فارس پس از صدام: امنیت و انرژی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۶۳؛
۲. اسمیت، روی و دیگران (۱۳۹۲)، اقتصاد سیاسی بین الملل در سده بیست و یکم: موضوعها و تحلیل های معاصر، ترجمه ی امیرمحمد حاجی یوسفی و روح الله طالبی آرانی، نشر مخاطب، تهران؛
۳. اطاعت، جواد (۱۳۸۵)، ژئوپولیتیک و سیاست خارجی ایران، نشر انتخاب؛
۴. آبراهامیان، یراوند (۱۳۸۹)، تاریخ ایران مدرن، محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، چاپ پنجم؛
۵. بوزان، باری و ویور، آلی (۱۳۸۸)، مناطق و قدرتها، رحمان قهرمانپور، پژوهشکده مطالعات راهبردی؛
۶. پوراحمدی، حسین و جمالی، جمال (۱۳۸۸)، طرح هلال شیعی: اهداف، موانع و پیامدها، فصلنامه شیعه شناسی، سال هفتم، شماره ۲۶؛
۷. پوراحمدی، حسین و ذوالفقاری، مهدی (۱۳۸۸)، دیپلماسی انرژی و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، دانش سیاسی، سال پنجم، شماره اول؛
۸. پوراحمدی، حسین (۱۳۸۴)، اقتصاد سیاسی و منافع استراتژیک نوین آمریکا در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات منطقه ای، اسرائیل شناسی-آمریکاشناسی، سال ششم، شماره ۳ و ۴؛
۹. ربیعی، حسین (۱۳۸۴)، نفت عراق، رقابت قدرتها و آینده منطقه خلیج فارس، فصلنامه ژئوپولیتیک، ویژه نامه دومین کنگره انجمن ژئوپولیتیک؛
۱۰. عزتی، عزت الله (۱۳۸۸)، ژئواکونومی و پیامدهای امنیتی آن بر سه کشور ایران، پاکستان و هند، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و سوم، شماره ۱؛
۱۱. فرشادگهر، ناصر؛ اهمیت جغرافیایی نفت در اقتصاد جهان، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره مقاله- ۵۷۴؛
۱۲. فوران، جان (۱۳۸۹)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، احمد تدین، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دهم؛
۱۳. فولر، گراهام (۱۳۸۹)، قبله عالم، ژئوپولیتیک ایران، عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ چهارم؛
۱۴. کاظم، محمد (۱۳۸۳)، تحولات جهانی در اندیشه های امپراتوری جدید، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۵. کریمی پور، یداله (۱۳۸۱)، مقدمه ای بر تقسیمات کشوری؛ جلد نخست، وضع موجود، انتشارات انجمن جغرافیایی ایران؛
۱۶. کریمی پور، یداله (۱۳۸۸) ژئوپولیتیک کرانه های دریایی ایران از دیدگاه مدیریت یکپارچه مناطق ساحلی، دانشگاه تربیت معلم تهران؛

۱۷. کمپ، جفری و هارکاو، رابرت (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، جلد اول، ترجمه‌ی سیدمهدی حسینی متین، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، تهران؛
۱۸. گزارش مرکز تحقیقات کنگره آمریکا در مورد تحریم‌های ایران (۱۳۹۲)، موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، تهران؛
۱۹. گلجان، مهدی و نوذری، عباس (۱۳۸۶)، ژئوپولیتیک ایران در دوران جنگ سرد، موسسه انتشاراتی امیرکبیر؛
۲۰. لارسون، توماس و اسکیدمو، دیوید (۱۳۸۳)، اقتصاد سیاسی بین‌الملل تلاش برای کسب قدرت و ثروت، احمد ساعی و مهدی تقوی، نشر قومس، تهران، چاپ سوم؛
۲۱. مختار هشی، حسین و نصرتی، حمیدرضا (۱۳۸۹)، امنیت انرژی و موقعیت ژئواثرژی ایران، فصلنامه ژئوپولیتیک، شماره ۱۸، تابستان؛
۲۲. موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد (۱۳۸۶)، چشم‌انداز انرژی در خاورمیانه و امنیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، موسسه تدبیر تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، تهران؛
۲۳. موسوی شقایب، سیدمسعود (۱۳۸۵)، جایگاه نفت خلیج فارس در سیاست انرژی و استراتژی امنیت ملی آمریکا، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۹، تهران؛
۲۴. مهدیان، حسین و فخری، سیروس (۱۳۹۱)، ژئوپولیتیک انرژی ایران و امنیت انرژی غرب، پژوهشهای جغرافیای انسانی، دوره ۴۴ - تهران؛
۲۵. ولیزاده، اکبر (۱۳۹۰)، رهیافتها و نظریه‌های کارایی تحریم در اقتصاد سیاسی بین‌المللی، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۱؛
۲۶. هاشمی بهرمانی، علی (۱۳۷۹)، نقش نفت، نشر اندرز، تهران؛
۲۷. _____ (۱۳۸۸) تاثیر اهداف راهبردی آمریکا در خاورمیانه بر منافع جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره دوم؛
28. BP 2012, Oil & Gas Journal, Jan,1, (2009), EIA, Annual Report, (February 2009);
29. Jean, Marie (2007), Economics and Geopolitics of Energy, Center de Geopoliticque de Energy et des Matieres Premieres (CGEMP)University Paris Dauphine P11;
30. Joffe, George (2007), The geopolitics of Energy Security, Geopolitics and International Boundaries Research Center School of Oriental and African Studies University of London, P1;
31. <http://hassantash.blogfa.com/post-214>;
32. <http://hassantash.blogfa.com/post-313>;
33. <http://www.donya-e-eqtasad.com/news/730447>.